

موش و گربه

اگر داری تو عقل و دانش و هوش
بیا بشنو حدیث گربه و موش
بخوانم از برایت داستانی
که در معنای آن حیران بمانی

ای خردمند عاقل ودانا
قصهٔ موش و گربه برخوانا
قصهٔ موش و گربهٔ مظلوم
گوش کن همچو در غلطانا
از قضای فلک یکی گربه
بود چون ازدها به کرمانا
شکمش طبل و سینه‌اش چو سپر
شیر دم و پلنگ چنگانان
از غریبش به وقت غرییدن
شیر درنده شد هراسانان
سر هر سفره چون نهادی پای
شیر از وی شدی گریزانان
روزی اندر شرابخانه شدی
از برای شکار موشانان
در پی خم می‌نمود کمین
همچو دزدی که در بیابانان
ناگهان موشکی ز دیواری
جست بر خم می خروشانان
سر به خم بر نهاد و می نوشید
مست شد همچو شیر غرانان
گفت کو گربه تا سرش بکنم
پوستش پر کنم ز کاهانان
گربه در پیش من چو سگ باشد
که شود روبرو بمیدانان
گربه این را شنید و دم نزدی
چنگ و دندان زدی بسوهانان
ناگهان جست و موش را بگرفت
چون پلنگی شکار کوهانان
موش گفتا که من غلام توام
عفو کن بر من این گناهانان
گربه گفتا دروغ کمتر گوی
نخورم من فریب و مکرانان
میشنیدم هر آنچه میگفتی
آروادین قحبهٔ سلیمانان
گربه آنموش را بکشت و بخورد
سوی مسجد شدی خرامانان
دست و رو را بشست و مسح کشید
ورد میخواند همچو ملانان

بار الها که توبه کردم من
 ندرم موش را بدندانها
 بهر این خون ناحق ای خلاق
 من تصدق دهم دو من نانها
 آنقدر لایه کرد و زاری کردی
 تا بحدی که گشت گریانها
 موشکی بود در پس منبر
 زود برد این خبر بموشانها
 مزدگانی که گربه نایب شد
 زاهد و عابد و مسلمانا
 بود در مسجد آن ستوده خصال
 در نماز و نیاز و افغانها
 این خبر چون رسید بر موشان
 همه گشتند شاد و خندانها
 هفت موش گزیده برجستند
 هر یکی کدخدا و دهقانها
 برگرفتند بهر گربه ز مهر
 هر یکی تحفه های الوانها
 آن یکی شیشه شراب به کف
 وان دگر بره های بریانها
 آن یکی طشتگی پر از کشمش
 وان دگر یک طبق ز خرمانها
 آن یکی ظرفی از پنیر به دست
 وان دگر ماست با کره نانها
 آن یکی خوانچه پلو بر سر
 افشرد آب لیمو عمانها
 نزد گربه شدند آن موشان
 با سلام و درود و احسانها
 عرض کردند با هزار ادب
 گای فدای رخت همه جانها
 لایق خدمت تو پیشگشی
 کرده ایم ما قبول فرمانها
 گربه چون موشکان بدید بخواند
 رزقکم فی السماء حقانها
 من گرسنه بسی بسر بردم
 رزقم امروز شد فراوانها
 روزه بودم به روزهای دگر
 از برای رضای رحمانها
 هر که کار خدا کند بیقین
 روزیش میشود فراوانها
 بعد از آن گفت پیش فرمائید
 قدمی چند ای رفیقانها
 موشکان جمله پیش میرفتند
 نشان همچو بید لزانها

ناگهان گربه جست بر موشان
 چون مبارز به روز میدانا
 پنج موش گزیده را بگرفت
 هر یکی کدخدا و ایلخانا
 دو بدین چنگ و دو بدانچنگال
 یک به دندان چو شیر غرانا
 آندو موش دگر که جان بردند
 زود بردند خبر به موشانا
 که چه بنشسته‌اید ای موشان
 خاکتان بر سر ای جوانانا
 پنج موش رئیس را بدرید
 گربه با چنگ‌ها و دندانا
 موشکانرا از این مصیبت و غم
 شد لباس همه سیاهانا
 خاک بر سر کنان همی گفتند
 ای دریغا رئیس موشانا
 بعد از آن متفق شدند که ما
 می‌رویم پای تخت سلطانا
 تا بشه عرض حال خویش کنیم
 از ستم‌های خیل گربانا
 شاه موشان نشسته بود به تخت
 دید از دور خیل موشانا
 همه یکباره کردند تعظیم
 کای تو شاهنشاهی بدورانا
 گربه کرده است ظلم بر ماها
 ای شهنشه اولم به قربانا
 سالی یکدانه میگرفت از ما
 حال حرصش شده فراوانا
 این زمان پنج پنج میگیرد
 چون شده تائب و مسلمانا
 درد دل چون به شاه خود گفتند
 شاه فرمود کای عزیزانا
 من تلافی به گربه خواهم کرد
 که شود داستان به دورانا
 بعد یک هفته لشگری آراست
 سیصد و سی هزار موشانا
 همه با نیزه‌ها و تیر و کمان
 همه با سیف‌های برانا
 فوج‌های پیاده از یکسو
 تیغ‌ها در میانه جولانا
 چونکه جمع آوری لشگر شد
 از خراسان و رشت و گیلانا
 یکه موشی وزیر لشگر بود
 هوشمند و دلیر و فطانا

که منم ایلچی ز شاهانا
 خبر آورده ام برای شما
 عزم جنگ کرده شاه موشانا
 یا برو پای تخت در خدمت
 یا که آماده باش جنگانا
 گربه گفتا که موش گه خورده
 من نیایم برون ز کرمانا
 لیکن اندر خفا تدارک کرد
 لشگر معظمی ز گربانا
 گربه های براق شیر شکار
 از صفاهان و یزد و کرمانا
 لشگر گربه چون مهیا شد
 داد فرمان به سوی میدانا
 لشگر موشها ز راه کویر
 لشگر گربه از کهستانا
 در بیابان فارس هر دو سپاه
 رزم دادند چون دلیرانا
 جنگ مغلوبه شد در آن وادی
 هر طرف رستمانه جنگانا
 آنقدر موش و گربه کشته شدند
 که نیاید حساب آسانا
 حمله سخت کرد گربه چو شیر
 بعد از آن زد به قلب موشانا
 موشکی اسب گربه را پی کرد
 گربه شد سرنگون ز زینانا
 الله الله فتاد در موشان
 که بگیرد پهلوانانا
 موشکان طبل شادیانه زدند
 بهر فتح و ظفر فراوانا
 شاه موشان بشد به فیل سوار
 لشگر از پیش و پس خروشانا
 گربه را هر دو دست بسته بهم
 با کلاف و طناب و ریسمانا
 شاه گفتا بدار آویزنند
 این سگ روسیاه نادانا
 گربه چون دید شاه موشانرا
 غیرتش شد چو دیگ جوشانا
 همچو شیری نشست بر زانو
 کند آن ریسمان به دندانا
 موشکان را گرفت و زد بزمین
 که شدند به خاک یکسانا
 لشگر از یکطرف فراری شد
 شاه از یک جهت گریزانا
 از میان رفت فیل و فیل سوار

مخزن تاج و تخت و ایوانا
هست این قصه عجیب و غریب
یادگار عبید زاکاننا

جان من پند گیر از این قصه
که شوی در زمانه شاداننا
غرض از موش و گربه برخواندن
مدعا فهم کن پسر جاننا